



■ یک مدیر مدنی

جوشش دلی کارهای مربوط به هنرمندان را انجام می‌داد و به اعتقاد من علی مرادخانی یک مدیر مدنی بود که به اعتقاد خود به تنهایی می‌توانست یک اداره کل باشد.»

■ مرادخانی یک نام قابل احترام است

حمیدرضا نوربخش خواننده و مدیرعامل خانه موسیقی نیز در این مراسم اظهار کرد: «ما اهالی

احمد مسجدجامعی عضو شورای اسلامی شهر تهران و وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی به شیوه مدیریت او اشاره داشت: «علی مرادخانی یک مدیر تشریفاتی نبود و هیچ گاه دوستی ای که با هنرمندان داشت به شیوه یک قرارداد مطرح نمی‌شد. او مدیر بخشناهای نبود و از روی محبت‌ورزی درون و یک

مراسم تشییع پیکر زنده یاد علی مرادخانی برگزار شد

وداع با یار مشفق هنر و موسیقی

گروه فرهنگی / آیین تشییع پیکر زنده یاد علی

مرادخانی معاون سابق هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیر موزه موسیقی ایران، روز گذشته چهارشنبه ۱۹ خردادماه با حضور تعدادی از هنرمندان و مدیران فرهنگی برگزار و در قطعه ۲۰ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

دراین مراسم که اجرای آن را سید عباس سجادی برعهده داشت، حجت‌الاسلام‌والمسلمین دعایی، مدیر مسئول روزنامه اطلاعات به عنوان سخنران اول در جملاتی او را نمونه‌ای از پاکي، صفا و بی‌ریایی خواند: «مهم‌تر از همه تخصص و اشراف

بر هنری که به آن تعلق داشت، بود. عزیز و بال‌رزش بود و شخصیت و منش افراد را بخوبی درک می‌کرد و از هیچ کمکی برای افراد دریغ نداشت.»
■ **علی مازیس‌ت مسلمانی و انسانی داشت**
سیدعباس صالحی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ضمن قدردانی از مقام فرهنگی هنری مرحوم مرادخانی به ۴ دهه فعالیت او اشاره کرد: «علی مرادخانی از چند جنبه خاص و متمایز است. نکته اول در زیست فردی اوست که من در اینجا به چند نکته بسنده می‌کنم. علی مرادخانی شور زندگی داشت. او همه صورتش لبخند بود، صدایش

گرم‌بخش بود که حتی در همین بیماری هرگز نشانی از بیماری نداشت و صدایش سرشار از زندگی بود. و از هیچ کمکی برای افراد دریغ نداشت.»
■ **علی مازیس‌ت مسلمانی و انسانی داشت**
سیدعباس صالحی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ضمن قدردانی از مقام فرهنگی هنری مرحوم مرادخانی به ۴ دهه فعالیت او اشاره کرد: «علی مرادخانی از چند جنبه خاص و متمایز است. نکته اول در زیست فردی اوست که من در اینجا به چند نکته بسنده می‌کنم. علی مرادخانی شور زندگی داشت. او همه صورتش لبخند بود، صدایش

گزارش روز

کوثر شیخ‌نجدی

نویسنده

همه می‌گفتند سلیم آخر مرام و معرفت است، یعنی توی رفاقت هیچ چیز کم نمی‌گذارد و آن روز شانس‌م گفته بود یا دعای خیر نهم‌ام بود نمی‌دانم، اما انگار که از من خوشش آمده بود. شاید هم به گوشش خورده بود که از زیر کار در رو نیستم. تازه از توی دار و دسته قاسم قورباغه زده بودم بیرون و داشتم برای خودم ول می‌چرخیدم که یک روز سلیم نمی‌دانم به چه کار آمد خانه ما. وقتی با بویه روی تخت گوشه حیاط نشستند، قهوه و قلیان را از دست نهم‌ام قاپیدم و گذاشتم پیش پای کت و کلفتش. «ماشالله سی خوت مردی شدی عامو...»

خوشم آمد. اول بار بود کسی مرا لاغر ندیده بود. تو روش لبخند زدم اما انگار منتظر جواب من نبود. دست آفتاب سوخته‌اش را گرد کرد دور فنجان و قهوه را لاچرعه سر کشید.

«نه ایی حرفا نیس خالو. خدارو شکر هور دلش پُر ماهیه. لب تر کن تا سیت چند تا تر و تازش بفروشم.»

بویه یک‌بُز، به زور مَخده و بالش نشست به، می‌خواست که خودش را از تک و تا نندازد. تو دو سال اخیر، یعنی دقیقش از روزی که از بالای نخل افتاد، دیگر کمرش صاف نشد. وقتی از نخل افتاد اول صدای خشک استخوان‌هاش را شنیدند و بعد فریادی که از نخلستان ما و عمو عامر رد شد، از هور گذشت، لب مرز رسید و نالید که: «یا الله، یا بویه، شکستم.»

سلیم داشت یک پشت حرف می‌زد و مابین حرف‌هاش نیم‌نگاهی هم به ننه می‌انداخت که بین دو لته در ایستاده بود. نه می‌آمد و نه می‌رفت.

«مرد باید نان زن و بچه‌ش دربیاره... مرد خوش باید جوهر داشته باشه خالو... قبول داری یا نه؟»

بویه با قیافه‌ای که مثل یک درد کهنه خفه بود نگاه می‌کرد، گاهی هم با کلمه‌ای

خشک شرجی هوا را می‌ثُرید. نگاهم به پای بویه بود که عین یک توپ، باد کرده بود و رگ‌های آبی‌ریزی مثل کرم توش وول می‌خوردند. بویه سرش را تکان داد: «ها خالو، نخلسون همه‌اش بدبختیه. کم بلا که سرت نیومد. بخدا داری عقل می‌کنی خالو.»

دست آخر سلیم در آورد یک دسته اسکناس چاق لب تخت گذاشت و رو به من گفت: «وُلُک تو نمی‌خی بی کاری سی خوت دس و پا کنی؟»

گفتم: «ها که می‌خوام. مثلاً که چه کاری عامو...»

«نورت سالمه؟»

با سر جواب دادم «ها»

گفت: «فردا صُبْ خواب نمونی...» و

دست پت و پهن پشمالوش را تا نزدیک سرش بالا برد.

صبح‌علی الطلوع بویه کول‌گازی را تازه خاموش کرده بود و خنکای کِختی داشت تو عمق خوابم نفس می‌کشید که ننه پتو را از روم کشید.

«پِه مگه مردم معطل توتُن؟ سلمان، مصیبت باشو. ایی سلیم خیر ندیده در آ جا کنده.»

بویه اول صبحی عبا پوشیده بود. مخده سرخ را تکیه دستش کرده بود، زیر چشمی ننه را می‌پایید و با صدای سبکی زمزمه می‌کرد:

«هیچی نشرب مای من ذاک الزلال و طینک الحری نخلطه بطینه...»

«آخ اگر از چشمه زلال لب‌هات بنوشم

آخ اگر گل رُس تو با خاکم بیامیزد...»
هروقت می‌خواست دل ننه را به‌دست بیاورد این طور شیک می‌کرد و این آواز را می‌خواند. بعد می‌گفت: «نخند بویه، یادبگیر، با همی آواز اول روز قلب دختر شیخ عدنان را ربودم. چه خیال کردی؟»
پریده بودم جلو در که صدای دویدن دمیپای‌های ننه بُزم گرداند.

«ننه سلمان. دورت بگردم، بیا ایی به لقمه رویگیر، ضعف می‌کنی خو»

کوچه سکوت صبح اول تابستان را داشت. پژوی سلیم مثل قوی سفیدی به نرمی، راهش را از میان پستی و بلندی کوچه باز کرد.

«وُلُک صبحونه که نخوردی؟. کلوچه معسله (۱)، مقویه، بخور چون بگیری ها»



یادم آمد قاسم قورباغه چقدر از من حمالتی کشید و آخرش هم پولم را نداد. هر بار یک پهانه می‌آورد. یک بار می‌گفت اوضاعش کساد است. یک بار می‌گفت ماهی‌ها زاد و ولد نمی‌کنند، یا چه می‌دانم، بالغ نیستند. یک بار هم به زمین و زمان فحش می‌داد که مردم دیگر حلال و حرام سرشان نمی‌شود.

گوش هایشان آویزان شده بود و وقتی نگاه می‌کردی انگار همیشه یک تکه غم مثل ماهی پشت پلک‌هاش شنا می‌کرد.

شبیهِ بویه شده بود که مدام شکایت می‌کرد که «نخلستان داره می‌خشکه، سال

به سال زمین بیخِل تر می‌شه، اگه نه پشت «قواله» ننه‌ات نبود تا حالا صد باره فروخته بودمش. پِه مگه یه آدم چقدر چون داره



ساده. قصد دارند صرفاً یک روایت بی‌شیله پبله را برای مخاطب تعریف کنند و اگر چه در عین پرداخت مدرن، نگاهی نیز به سنت دارد اما اجزا نمی‌دهد این تکنیک‌ها کار بیرون بزند. با این حال به نظر می‌رسد متن در «کریم‌لوژی» جاهلی به بیراهه می‌رود و از منطق و جهان درونی کریم شیرهای دور می‌شود. هرچند هدف بازی با کلمات است و نویسنده می‌خواهد نقد روزنگرانه بکند اما این خلاف آمد این همه سادگی است که دارد همه چیز را به زیبایی تمام نمایان می‌سازد و دیگر نیازی به لفاظی و بازی با کلمات نیست که ماصطلاحات سیاسی و فلسفی را به هنرمندی بچسبانیم که شاید اصلاً این چیزها به گوشش نخورده باشد.

■ «کریم‌لوژی»

نویسنده: **مهران رنجبر**

کارگردان: **رضا بهرامی**

بازیگر: **مجید رحمتی**



کافه نوا

- دنیای میان ما
- کارگردان: لیلین چون یانگ
- محصول تایوان

دنیای میان ما

فرهنگی / با وقوع قتل‌های فجیع، همه ما مدتی در شوک و بهت فرو می‌رویم بعد بازار گمانه‌زنی‌ها و اظهار نظرها درباره قاتل و مقتول در شبکه‌های مجازی و گفت‌وگوهای حقیقی روزانه داغ می‌شود. برخی رسانه‌ها را متهم می‌کنند و درباره نقش رسانه‌ها در کنترل جرم و خشونت می‌نویسند. خیلی‌ها درباره خانواده قاتل قضاوت‌های ناعادلانه می‌کنند. گاهی جامعه‌شناسان و روانشناسان در باره آسیب‌های روحی خانواده مقتول صحبت می‌کنند و ... تمام این‌ها و آنچه حول و خوش چنین اتفاق‌هایی در جامعه شکل می‌گیرد در سریال «دنیای میان ما» بخوبی تصویر شده است.

در اثربک تیراندازی در سینما، ۹ نفر کشته می‌شوند. داستان سریال دو سال بعد از این واقعه و پیامدهای این اتفاق را روایت می‌کند که چگونه سرنوشت تمام طرفین درگیر در این اتفاق هولناک مثل خانواده قربانیان، قاتل، نیروهای محافظتی و رسانه‌ها و وکلا به یکدیگر گره می‌خورد. مردم به دلیل این فاجعه بزرگ، اعضای خانواده وکیل و بزهکار را متهم می‌کنند، خانواده قربانیان به دلیل آسیب‌های روحی نابودی می‌شوند، خانواده قاتل به خاطر برخورد جامعه خود را پنهان می‌کنند، خانواده وکیل مدافع که درصدد اثبات مشکلات روحی و روانی بزهکار است با قضاوت‌های جامعه رو در رو می‌شود، رویکرد رسانه‌ها برای پوشش اخبار این حوادث با متهم شدن به سرگرمی‌سازی دچار چالش می‌شوند و...

این مینی سریال ۱۰ قسمتی تصویری کامل از آن چیزی است که جامعه در مواجهه با قتل‌های فجیع تجربه می‌کند. در این سریال بر رویکرد و نگاه روانشناسانه و جامعه‌شناسانه در مواجهه با خشونت تأکید می‌شود و به مخاطب یادآور می‌شود که لازم است از سوژه فاصله بگیریم، راجع به شخصیت‌ها قضاوت نکنیم و شرایط و دلایل شکل‌گیری خشونت را واکاوی کنیم.

«دنیای میان ما» محصول کشور تایوان و از تولیدات شبکه «اچ بی او» آسیا است و از سایت imdb امتیاز ۹.۱ را دریافت کرده است. این سریال به کارگردانی لین چون یانگ در سال ۲۰۱۹ ساخته شده و آلیساچیا، شنگ هائوون، کریس وو، تریسی چو و یو جن ایفای نقش کرده‌اند.